

مهربانی با مخالفان



محمد تقی صرفی پور



## بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از انواع مهربانی، در مورد برخورد با عطوفت و محبت با کسانی است که مخالف انسان هستند! که در قران کریم به این توصیه شده است:

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ<sup>۱</sup>

اینان را دو بار پاداش نیکو دهند، زیرا صبر و ثبات (در دین خود و اسلام هر دو) ورزیدند و در مقابل بدی، مهربانی می کنند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می کنند

امام صادق علیه السلام فرمود: مکارم دنیا و آخرت سه حرف از قران است که فرموده: عفو را بگیر و به خوبی سفارش کن و از جاهل در گذر که تفسیر آن می شود: کسی که با تو قطع رابطه کند تو با او ارتباط داشته باش و از کسی که بتو ظلم کرد در گذر و به کسی که تو را محروم نمود عطا نما. در این کتاب به سفارش اسلام چه نظری و چه عملی در برخورد با مخالفان اشاره شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

با اینکه مشرکین آن همه پیامبر عزیز را اذیت کردند که قرآن می گوید به پیامبر می گفتند:

تو مجنونی: «وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (الدخان، ۱۴)

تو ساحری دروغگویی: «هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (ص، ۴)

تو شاعر مجنونی: «لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (الصفات، ۳۶)

تو پیامبر نیستی: «لَسْتَ مُرْسَلًا» (الرعد، ۴۳)

تو پیامبر نیستی چون غذا می خوری: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ» (الفرقان، ۷)

تو پیامبر نیستی چون در بازار راه میروی: «وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (الفرقان، ۷)

گروهی این قرآن را به تو املا کرده اند: «اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ» (الفرقان، ۵)

قومی به تو در این قرآن کمک می کنند: «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (الفرقان، ۴)

و . سه سال مسلمانان را در شعب ابیطالب محاصره کردند..اراذل و اوباش و بچه هارا مامور می کردند به پیامبر سنگ بیاندازند..در حال سجده شکمه شتر روی سر آن حضرت انداختند..سمیه و یاسر، پدر و مادر عمار را با شکنجه شهید کردند.... دندانهای پیامبر را شکستند...دندانهایش را شکستند...عمویش حمزه را شهید و مثله کردند...

پیامبر اکرم «ص» بالأخره مگه را بدون جنگ و خونریزی فتح کردند. سپس در اولین اقدام، به کمک امیرالمؤمنین «ع»، کعبه را از وجود بت ها پاک کرده، همه بت ها را شکستند. پس از آن از مسجدالحرام بیرون آمدند، حلقه در کعبه را گرفتند و با لذت و شادمانی از پیروزی، خطبه وحدت خواندند و فریاد «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده» سر دادند

در آن هنگام، مشرکین که آن همه آزار و اذیت خود را به یاد داشتند، منتظر بودند پیامبر گرامی دستور جهاد عمومی صادر سازند و تصوّر می کردند احدی از آنان زنده نخواهند ماند. اما آن حضرت از خود مشرکین پرسیدند: من با شما چه کنم؟ آنها گفتند: هر عقوبتی را برای ما در نظر بگیری، سزاوار ماست. اگر ما را بکشی یا اسیر کنی و اموالمان را مصادره کنی، حق با .توست؛ زیرا ما در این سالیان هرچه در توان داشتیم، در ستم به شما کوتاهی نکردیم

پیامبر اکرم «ص» لبخندی زدند و فرمودند: من شیوه برادرم یوسف نسبت به برادرانش را پیش  
[<sup>۳</sup> «می گیرم و به شما می گویم: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»]... اذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ

### «عفو و گذشت مثال زدنی حضرت یوسف «ع»»

حضرت یوسف «ع» پس از آن همه آزار، اذیت و ظلمی که از برادران خویش دید، برای اینکه  
خجالت نکشند، خطاب به آنان فرمود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می  
آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است. [<sup>۴</sup> جالب آن که بعد از استقبال با شکوه از پدر و مادر و  
برادران، پدر و مادر را روی تختی باشکوه نشاند و به پدر خویش، حضرت یعقوب «ع» گفت:  
آزادی من از زندان و آمدن شما از صحرای کنعان به مصر، لطف خداوند است و این لطف  
خداوند پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم کدورت انداخت، شامل حال ما شد: «مِنْ بَعْدِ أَنْ  
<sup>۵</sup> نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي

در واقع، علاوه بر عفو و بخشش برادران، برای آنکه خجالت نکشند و به خاطر اینکه پدر از  
فرزندان خویش خرده نگیرد، تقصیر را به گردن شیطان انداخت و برادران خویش را تبرئه کرد.

### «عفو شگفت آور حر توسط امام حسین «علیه السلام»

عاشورا و کربلا، معلّم اخلاق بشریّت است و درس های آموزنده فراوانی دارد. بر این اساس،  
لازم است علاوه بر عزاداری برای امام حسین «ع»، به نکات اخلاقی قیام آن حضرت توجه و  
عمل شود. یکی از آن درس ها، درس عفو و گذشت حضرت سیدالشهداء «ع» است

<sup>۲</sup> یوسف / 92

<sup>۳</sup> بحارالانوار، ج 21، ص 132

<sup>۴</sup> یوسف / 92

<sup>۵</sup> یوسف / 100

حرّ بن یزید ریاحی ظلم بزرگی در حقّ امام حسین «ع» و یاران ایشان روا داشت و به قول خودش اولین کسی بود که بدن حضرت زینب «ع» را لرزاند. او باعث شد که امام «ع» و عیال و یاران آن حضرت در بیابان گرم و سوزان کربلا، بدون آب و آذوقه محصور شوند؛ زیرا وقتی مانع حرکت آنان به سمت کوفه شد، امام حسین «ع» قصد بازگشت داشتند، امّا حر اجازه بازگشت هم به آنها نداد و به دلیل خودداری آن حضرت از بیعت با یزید، ایشان را محاصره و متوقف کرد. سپس لشکریان ابن زیاد به کربلا آمدند و آن حادثه ناگوار تاریخی رخ داد. در واقع، مسبّب محاصره کاروان امام حسین «ع»، شهادت ایشان و اسارت عیال، حر بود.

بالآخره حر خیلی بدی کرد، اما روز عاشورا به راستی پشیمان شد. از اطرافیان او نقل شده است که بدنش می لرزید و می گفت: خود را بین بهشت و جهنّم می بینم. در همین حال و در حالی که فرمانده لشکر بود، همه چیز را رها کرد و به سوی امام حسین «ع» روانه شد. نرسیده به خیام حرم پیاده شد و با تصرّع و زاری و با شکسته نفسی در حال حرکت بود. حضرت اباعبدالله الحسین «ع» وقتی از دور حر را دیدند، بدون توجه به بدی و شدّت اقدام قبلی او، نخواستند شاهد ذلّتش باشند؛ از این رو به حضرت ابالفضل «ع» امر کردند به استقبال او برود. حضرت ابالفضل هم او را با عزّت، نزد امام آورد و آن حضرت بدون هیچ گونه سرزنشی، او را بخشیدند.

حر، از شدّت شرمندگی سر به زیر و سرافکنده بود و هرچه امام حسین «ع» می فرمودند: تو را عفو کردم، سرش را بالا نمی آورد و خجالت می کشید در روی ایشان نگاه کند.

سپس به امام حسین «ع» عرض کرد: اگر مرا عفو کردید، اجازه بدهید تا در راه شما جهاد کنم. امام حسین «ع» هم به او اجازه رفتن به میدان دادند. او کارزار جانانه ای کرد تا بالآخره سپاه

دشمن گرد او را گرفتند و به شهادت رسید. وقتی روی خاک افتاد، امام «ع» به بالین او رفتند و سرش را به دامن گرفتند. این حرکت عاطفی امام حسین «ع» برای هیچ کس حتی برای فرزند دلبندشان حضرت علی اکبر «ع» تکرار نشد. بعد، دستمالی آوردند و زخم پیشانی حرّ بن یزید ریاحی را بستند.

عفو حر توسط امام حسین «ع»، در حالی که او مسبب مصائب ایشان بود شگفت آور است و شگفتی بیشتر، از نادیده گرفتن گناه بزرگ او و نیز از لطف و محبت آن امام بزرگوار حاصل<sup>6</sup> می شود.

### همه\_مشکل تو از همین «من» است

حاج\_میرزا\_جواد\_آقا ملکی تبریزی می فرمودند: یک روز در نجف، پیش استادام آمدم و به او # [2] گفتم: درس را خوب یاد نمی گیرم، مغزم هم کم ندارد، خیلی حافظه و گیرندگی من خوب است، اما این درس هایی را که شما می گوئید - حکمت الهی، عرفان یا فقه - خوب یاد نمی گیرم، نشاطی هم ندارم. سر درس دوست ندارم که گوش بدهم، کسل هستم. مشکل دارم؟ مشکل کجاست؟ استادام گفت: اهل کجا هستی؟ گفتم: تبریز. گفت: چند وقت است که به نجف آمده ای؟ گفتم: چهار سال است. گفت: در نجف قوم و خویش داری؟ گفتم: بله. گفت: کیست؟ گفتم: خاله زاده ام هست. گفت: چه کار می کنی؟ گفتم: او هم طلبه است. گفت: میانها با او صاف نیست؟ گفتم: نه، صاف نیست. بالاخره حسادت، غرور و کبر در قوم و خویش ها هست. گفت: می خواهی درس متوجه شوی و قلبت را روشن کنم؟ گفتم بله. گفت باید از خود بگذری. درس که تمام شد، زودتر می روی و کفش پسر خاله ات را جفت می کنی. گفتم: من؟! گفت: بله، # همه\_مشکل تو از همین «من» است

## محبوبیت شهید ایه الله غفاری نزد زندانیان

در یکی از روزهای سرد زمستان مسؤولان زندان برای آزار و اذیت زندانیان پتوهای آنها را بردند و به هر کدام یک پتو دادند که هم زیرانداز بود و هم روانداز. هیچ کس نمی توانست از شدت سرما در آنجا بخوابد.

ساعت ده شب شهید غفاری به پشت در زندان رفت و در را محکم زد. چپی ها و مجاهدین هم ایستاده بودند و هیچ کس جرأت اعتراض نداشت تا اینکه مسؤولان زندان حاضر شدند. شهید غفاری به آنها گفت: این آقایان سردشان است پتوهای آقایان را بدهید

مسؤول زندان برای آنکه نفاق ایجاد کند گفت: آقای شیخ! شما دیگر چرا از این منافقین و کمونیست ها دفاع می کنید

شهید غفاری در جواب گفت: هر چه هستند کمونیست ها با مسلمانها فرق نمی کنند یا این آقایان را ببرید بکشید یا اگر قرار است زنده بمانند پتوهایشان را بدهید، هوا سرد است... اگر شما فکر آنها را قبول ندارید من هم قبول ندارم ولی انسان باید از شرایط انسانی برخوردار باشد پتوهایشان را بدهید

مسؤول زندان باز گفت: آقای شیخ بگو پتوی من را بدهید تا پتوی تو یک نفر را بدهیم



شهید غفاری گفت: ما اگر می خواستیم « من » باشیم اینجا نمی آمدیم اینجا که آمدیم برای آن است که « ما » بودیم من سردم نیست بدنم سالم و قوی است آقایان سردشان است اگر پتوها را ندهید همگی اعتراض می کنند و جنجال به راه خواهیم انداخت سپس ما همه شروع می کنیم به نماز خواندن آقایانی هم که خود را مارکسیست نشان می دهند نماز خواهند خواند. حالا پتوها را می دهید. یا زندان را به هم بریزیم و درها را بشکنیم

م.سؤول زندان گفت: آقای شیخ اگر جنجال راه بیندازی کتک مفصل خواهی خورد

کم کم صدای زندانیان در آمد و به تدریج صداها اوج گرفت و حیاط زندان شلوغ شد در نتیجه آنها مجبور شدند پتوها را برگردانند. پتوها که به داخل زندان آورده شد، صدای صلوات که سمبل بچه های مسلمان بود، بلند شد بعد از این واقع تعدادی از مارکسیست ها به او مراجعه کردند تا نماز بخوانند و شهید غفاری نماز را به آنها آموزش داد. آن شهید مجاهد در مباحثه با یکی از سران و رهبران مجاهدین به او گفت: « تو که سواد نداری و درس نخوانده ای تا رهبری فکری آنها را داشته باشی » او قبول کرده و مطالعات ابتدایی اسلام را شروع نمود

در اثر این مباحثه آن شخص دیگر در زندان به عنوان رهبر فکری شناخته نمی شد و بسیاری از چپی ها مسلمان شدند و تعدادی از مجاهدین از عقایدشان دست برداشتند از آن پس اذان گفتن نیز شروع شد و به دنبال آن نماز جماعت برپا گردید که شهید غفاری امام جماعت آن بود

## من موضوعیت ندارم

آیت\_الله\_علوی\_بروجردی: از مرحوم #آیت\_الله\_گلپایگانی شنیدم [که روزی] خدمت #

#آیت\_الله\_بروجردی نشسته بودم

.

روزی بود که نامه‌ها را خدمت ایشان می‌آوردند و کسی نامه‌ها را باز میکرد و دست ایشان میداد. ایشان بعد از خواندن یکی از نامه‌ها عصبانی شد و فرمود؛ میدانم این آقا آنجا چه میکند اینها خیال میکنند من اطلاع ندارم. این آقا در آن شهر در مسجد و بالای منبر از من بدگویی میکند؛ حتی مردم را از تقلید من بازمیگرداند.

.

اینها برای من مینویسند که یک کاری کنید؛ مثلاً ایشان را از آن شهر بیرون کنید؛ اما من چه کنم این آقا در آن شهر به مردم خدمت میکند؛ چون با من نظر خوب ندارد مردم به او پول نمیدهند من به عده‌ای از تجار سپرده‌ام که به او پول بدهند؛ ولی نگویند که از طرف من پول میدهند که این آقا دوام بیاورد و سرپا بماند.

.

من موضوعیت ندارم امام زمان(علیه السلام) موضوعیت دارد. آن آقا از چشم و ابروی من خوشش نمی‌آید و من را اهل نمیداند، خُب نداند. اعتقاد به من جزو اعتقادات مذهب نیست او خدمت میکند و من موظفم به عنوان #مرجع\_شیعه او را نگه دارم

## توهین‌های امام جماعت منتخب شهید مطهری به ایشان

جمعی از متدینان که اداره مسجد ... را به عهده داشتند از شهید مطهری خواستند فردی را به عنوان [?] امام جماعت پیدا کنند.

ایشان با یک روحانی مسن و عائله‌مند صحبت کردند و او امامت مسجد را پذیرفت [?]

پس از چند ماه همان گروه، بسیار ناراحت نزد شهید مطهری آمده و گفتند قصد دارند امام جماعت [?] را برکنار کنند.

به ایشان گفتند: آقای که شما معرفی کردید در سخنرانی‌هایش با ذکر نام به شما (به خاطر کتاب [?] مسئله حجاب) شدیداً توهین می‌کند و این کار یک شب و دو شب او نیست.

شهید مطهری آنان را شدیداً از برکناری او منع کردند و گفتند: او علیه من صحبت کرده است نه [?] اسلام؛ اگر اشکال شما به او فقط این مسئله است، بگذارید همچنان به امامت جماعت ادامه دهد.

## دو خاطره از مهربانی مردم

در سال 67 در اندیمشک در عقیدتی سیاسی شهربانی بودم. یکی از پرسنل شهربانی موقع مراجعت به منزل تصادف کرده بود و بچه‌ای رو زیر گرفته بود که منجر به مرگ بچه شد. قرار شد ما با عده‌ای منزل پدر بچه برویم و ببینیم اون‌ها چه خواسته‌ای دارند. وقتی وارد منزلشان شدیم وفاتحه خواندیم. من

گفتم درخواست شما چیه؟ ایا دیه می خواهید یا چیز دیگری؟ پدر بچه گفت. هیچ چی نمی خواهیم. اتفاقی است که افتاده و اگر این اقا بچه دیگر مرا زیر کند باز توقعی ندارم. خاطره دوم در صحنه که بودیم اقایی تصادف کرده بود و پیرمردی رو زیر گرفته بود که منجر به فوت ان پیرمرد شد. با عده ای به منزل فرزندانش که در بیستون بود، رفتیم. و انها هم گفتند از قاتل گذشتیم و هیچی نمی خواهیم.

### مقام بخشش امام علی (ع)

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین (ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.<sup>7</sup>

شخصی به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا از مکارم اخلاق آگاه کن حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و

---

<sup>7</sup> خوبیها و بدیها بخش عفو

ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارم اخلاق است.<sup>۸</sup>

امام سجاده (ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از

او قبول نموده و او را عفو نما.<sup>۹</sup>

### اخلاق محمدی آخوند خراسانی

**ضرب المثلی هست که کوه به کوه نمی رسه ولی ادم به ادم می رسه!**

یک شخص سخنرانی بود و به خاطر اختلاف سلیقه ای که با آخوند خراسانی داشت، در منبر به ایشان توهین می کرد. این فرد مشکل مالی پیدا کرد و قصد داشت منزل خود را به فروش رساند. خریدار گفت به یک شرط منزل شما را می خرم که آخوند خراسانی آن را تایید کند. این شخص هم چون چاره ای نداشت با شرمندگی نزد آخوند خراسانی رفت و گفت که پای قولنامه را امضا کنند. آخوند خراسانی به ایشان گفتند: "چرا منزل خود را می فروشید؟" آن شخص گفت که من گرفتاری پیدا کرده ام و به پول احتیاج دارم. آخوند خراسانی مقداری پول به او داد و گفت که خانه خود را بفروش و با این پول مشکل خود را حل کن. این کار مصداق زیباترین عفو و گذشت و مهربانی با مخالفان خود است. حال اگر کسی که دارای عفو گذشت نیست با چنین فردی برخورد می کرد، به سرعت کارهای بدش را به او یادآوری می کرد و می گفت: "کاری خواهم کرد تا آخر عمر نتوانی خانه خود را بفروشی."<sup>۱۰</sup>

### اهانت به امام]

یک روز وقتی که شهید حجت الاسلام والمسلمین سلیمی از بیت امام برای تقویت روحیه رزمندگان به جبهه های جنوب آمده بود صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت:

<sup>۸</sup> همان

<sup>۹</sup> همان

<sup>۱۰</sup> هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان

چند روز پیش در محضر امام از جسارت‌ها و اهانت‌های شیخ علی‌تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض ایشان رساندیم که این فرد خیلی به شما جسارت می‌کند! صحبت ما که تمام شد امام رو به ما کرد و گفت: اتفاقاً چند روز قبل من بیاد او بودم و برایش دعا می‌کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنانشان اینقدر احساس دلسوزی می‌کردند.<sup>۱۱</sup>

### اگر می‌گفت بمیر، می‌مردم

رزمنده‌ای تعریف می‌کرد که یکی از بچه‌ها به شوخی پتویش را پرت کرد طرفم. اسلحه از دوشم افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سخته کنم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می‌آمد. با خودم گفتم: الان است که یک برخورد ناجوری با من بکند. چون خودم را بی‌تقصیر می‌دانستم، آماده شدم که اگر حرفی چیزی گفت، جوابش را بدهم. کاملاً خلاف انتظارم عمل کرد؛ یک دستمال از جیبش در آورد، گذاشت روی زخم سرش و بعد از سالن بیرون رفت. این برخورد از صد تا توگوشی برایم سخت‌تر بود. دنبالش دویدم. در حالی که دلم می‌سوخت، با ناراحتی گفتم: آخه یه حرفی بزن، چیزی بگو، همانطور که می‌خندید گفت: مگه چی شده؟ گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی بینی کار کی بوده. همان طور که خون‌ها را پاک می‌کرد، گفت: این جا کردستانه، از این خون‌ها باید ریخته بشه، این که چیزی نیست. چنان مرا شیفته خودش کرد که بعدها اگر می‌گفت بمیر، می‌مردم.<sup>۱۲</sup>

اینگونه افراد به دلیل دارا بودن عفو و گذشت به این مراتب عالی رسیده‌اند.

### خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی

حجت الاسلام امیدوار که یکی از طلاب حوزه علمیه مشهد است می‌گوید: روزی سوار تاکسی شدم تا به جایی بروم. راننده ماشین جوانی بود که او را نمی‌شناختم. بنده به مناسبتی خبر ارتحال میرزا جواد آقای تهرانی (رحمه الله علیه) را به او دادم. تا شنید بسیار متاثر و ناراحت شد. گفتم

---

<sup>۱۱</sup> خاطرات مرحوم آیت الله توسلی، مجله حوزه، شماره ۴۵

<sup>۱۲</sup> یادگاران کتاب شهید کاوه - کورش علیانی

شما ایشان را از کجا می شناسید. راننده گفت: ۲۰ سال است که من مرید ایشان هستم. زیرا آن زمانی که جوان بودم با دوچرخه ای از کنار خیابان عبور کردم. برای یک لحظه غافل شدم و با ایشان برخورد کردم و خودم و مرحوم آقا تهرانی نقش بر زمین شدیم. با خود گفتم هم اکنون ایشان با عصای خود مرا خواهد زد. ولی همانند پدری مهربان قبل از اینکه لباس های خود را تمیز کنند، مرا از زمین بلند کردند، مرا تمیز کردند و به من دلداری دادند. بعد گفتند فرزندم مشکلی برایت پیش نیامده؟ من در جواب گفتم ببخشید نفهمیدم و عمدی نبود. ایشان در پاسخ فرمودند: نگران نباش از کجا معلوم که تو مقصری؟ شاید من نباید از اینجا راه می رفتم.<sup>۱۳</sup>

این داستان مصداق عفو به ظالم پشیمان است. خداوند ایشان را رحمت کند که چه روحیه بزرگی در عفو داشتند.

برخی عفو ها مانند عفو همسر مربوط به داخل خانه است. گاهی حتی همسر از کار خود اظهار پشیمانی هم نمی کند، اما در اینجا ما باید عفو کنیم. بالاخره در زندگی مشکلات و اختلاف هایی باشد. مودت دوست داشتن و رحمت [4] ایجاد می شود. زندگی ها باید «...جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...» بخشیدن است. ما باید همسر خود را دوست داشته باشیم و در مواقعی که اشتباه می کند باید او را ببخشیم. این کار ساده نیست و وقتی انسان در موقعیت قرار می گیرد باید تلاش کند، اما اگر ۴۰ روز این کار را انجام دهد، کم کم این رفتار ملکه ذهن او می شود. در مقابل اگر عفو و گذشت نباشد و در مشاجره ها طرفین دائما با یکدیگر جدل کنند، چه فایده ای دارد و فقط زندگی خود را خراب کرده ایم.

امروزه متأسفانه خانواده ها شیشه ای شده اند و زود می شکنند. در بعضی مواقع مشاهده می شود که خانمی در همان هفته اول زندگی ساک خود را بسته و به خانه پدر می رود. وقتی می پرسند چه شده است؟ می گوید: من دیگر نمی توانم با این دایناسور زندگی کنم! او از شمر بدتر است. آسیه اینقدر در خانه فرعون اذیت شد، شوهر من از فرعون بدتر است. به من می گوید بی شعور. درست است آن مرد اشتباه کرد که چنین حرفی زد، اما شما هم نباید اینقدر شکستی باشید. بعضی وقت ها به شوخی می - گویند: او که نگفت بی شعور! گفت "برو ظرف ها رو بشور". یا می گوید همسر من

گفت: "کوفت". به شوخی می گویند: این حرف را نزد، این کلمه مخفف "کل وجودم فدای تو" بود. نباید انسان اینقدر شکستنی باشند و با یک مشکل کوچک دم از طلاق بزنند. بعضی می گویند: خدا طلاق را حلال کرده ولی شما طلبه ها حلال نمی کنید. بحث حلال و حرام نیست، در اینجا باید بحث زندگی را مطرح کنیم.

مردان نیز در زندگی باید روحیه خوبی داشته باشند. وقتی مردها وارد خانه می شوند همسر و فرزندان باید از وجود او لذت ببرند و خوشحال بشوند. خانم همسایه شهید باکری به همسر این شهید بزرگوار می گوید: "من دوست دارم یکبار که حاج مهدی آقا به خانه می آید، در خانه شما باز باشد تا بینم به شما چه می گوید که تا نیم ساعت بعد در حال خندیدن هستید". مرد باید در خانه اینگونه رفتار کند تا همه از وجود او خوشحال باشند.

## ۲) عفو فرزندان:

انسان باید فرزندان خود را عفو کند. افرادی هستند که ۲۰ یا ۳۰ سال با دختر یا پسر خود قهر هستند، چرا که در زمان عروسی حرف آنها را گوش نداده اند. در این موارد حق با شماست، اما دیگر از آن مسئله خیلی سال گذشته است و آنها هم اگر به حرف شما گوش نداده اند خودشان لطمه خواهند خورد. شما آنها را ببخشید. این نمی شود که سالیان دراز با یکدیگر رفت و آمد نداشته باشند. پدر و مادر ظلم و کوتاهی فرزندان را باید عفو کنند. هر چقدر فرزندان ما به ما ظلم کرده باشند، به ظلم فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) که نخواهد رسید. ۳۰ سال فرزندان، پسرش را از او جدا کردند، پدر آنقدر اشک ریخت تا چشمانش را از دست داد. اما وقتی فرزندان نزد پدر آمدند و اظهار پشیمانی کردند، پدر آنها را بخشید و گفت در آینده برای شما استغفار می کنم (در بعضی روایات از آینده به سحر شب جمعه تعبیر شده است).

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«بدترین مردم کسی است که خطای دیگران را نبخشد.»<sup>۱۴</sup>

فرزندان شما پشیمان شده و از شما طلب بخشش می کنند، او را از خود نرانید و او را عفو کنید.

---

<sup>۱۴</sup> میزان الحکمه ج ۷ «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ



### ۳) عفو فامیل و اطرافیان:

فامیل و اطرافیان از برادر و خواهر و فرزندان آنها را عفو کنید و از کوتاهی و ظلم آنها بگذرید. در داستان یوسف پیامبر (علیه السلام) پدر فرزندان را بخشید. برادران سپس نزد یوسف (علیه السلام) رفتند و از او خواستند تا آنها را ببخشد. یوسف (علیه السلام) به آنها گفت من همان زمان شما را بخشیدم. این ها مصداق عفو نزدیکان است. بعضی ها برای ارث و میراث و مال دنیا چقدر با یکدیگر مشکل دارند، یا فلان فامیل فراموش کرد که آنها را افطاری دعوت کند، سال ها با یکدیگر قهر هستند.

### افطاری

پدر شهید علی اکبر اردمه تعریف می کند که یکبار یکی از همسایه ها ما را برای افطاری دعوت نکرده بود و من هم به تلافی او را به میهمانی افطاری مان دعوت نکردم. علی اکبر از این کار من ناراحت شد و گفت: «پدر اگر همسایه بر فرض اشتباه کرده است شما چرا مقابله به مثل می - کنی؟» و خودش رفت و از آن همسایه معذرت خواهی کرد و او را جهت افطار دعوت نمود.<sup>۱۶۱۵</sup>

### عفو روش بزرگان است

امام صادق (ع) فرمود

زنی از یهود برای رسول خدا گوسفند کباب شده ای را که با سم مهلکی آمیخته شده بود، هدیه آورد تا آن حضرت را مسموم کند، ولی رسول خدا به وسیله ی وحی از آن توطئه، آگاه گردید و ضمن احضار زن، علت این کار را از او جویا شد، وی جواب داد: با خود اندیشیدم که اگر تو در واقع فرستاده ی خدا باشی این سم به تو اثر نمی کند و اگر پادشاه هستی، مردم از شر تو ایمن می شوند. رسول خدا (ص) آن زن را بخشید، در حالی که می توانست او را به خاطر این اقدام بکشد.<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۵</sup> اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۳۲۰۰۰ شهید استانیهای خراسان

<sup>۱۶</sup> <http://soada.ir/note>

<sup>۱۷</sup> بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

امام حسن علیه السلام گوسفند زیبایی در خانه نگهداری می کرد که به آن علاقه مند بود. روزی دید که پای گوسفند، شکسته است. از غلامش علت را پرسید وی پاسخ داد: من شکستم. امام پرسید: چرا این کار کردی؟ گفت: می خواستم شما را ناراحت کنم. امام (ع) لبخندی زد و فرمود: من هم در عوض تو را خوشحال می کنم؛ تو در راه خدا آزاد هستی.

### نامهربانی با برادر!

شخصی می گفت برادری دارم هرچی به او سر می زنم او بامن نامهربانی می کنه! منم تصمیم گرفتم باش نامهربان باشم! گفتم نخیر نباید شما نامهربان بشی. شما طبق توصیه اسلام باید تا آخر عمر با برادرت مهربان باشی. حال او باتونامهربانی کنه یا اخلاقش بهتر بشه دست خودش است.

برخورد آیت الله خامنه‌ای با مخالفان

یکی دیگر از مطالب شنیدنی، برخوردهای آقا با مخالفینشان هست که در این قضیه هم حضرت آقا انصافاً یک سعه صدر و یک بزرگواری ویژه‌ای دارند و سینه ایشان از هر گونه کینه و عقده و ناراحتی از هر کس پاک است، مثل آینه، صاف است، خدا می‌داند. من بارها شده خدمت ایشان، به تناسب وضعیت و مسئولیت در دفتر و حوزه کاری‌ام، راجع به بعضی از روحانیون با ایشان صحبت کردم. وضعیتشان و گرفتاری‌هایشان را گفتم که یک توجهی به آنها بکنیم. بعضی‌ها را ایشان شناختند، فرمودند بله، این آقا مثلاً در فلان جا قبل از انقلاب عجب منبرهایی علیه ما می‌رفت. چه سخنانی‌هایی علیه ما می‌کرد. چه کارها! چون ایشان از ناحیه بخشی از متحجرین در مشهد، حقیقتاً در فشار بودند؛ خودشان یک وقت چنین مضمونی را داشتند که من از ناحیه این متحجرین و مقدس نماها در مشهد، بیشتر تحت فشار و اذیت و آزار بودم تا ساواک! ساواک این قدر مرا آزار نمی‌داد. من یک مورد، سراغ ندارم خدمت ایشان رفته باشم و راجع به یک روحانی یا کسی صحبت کرده باشم و توجهی را از آقا به او خواسته باشم و آقا بفرمایند نه، این جزو مخالفین ما بوده و این با ما نبوده و اعتنا نکنید. من سراغ ندارم. با اینکه زیاد هم رفتم و عمدتاً این جور افراد را سراغشان رفتم و حضرت آقا فرمودند

بروید سراغشان و به آنها توجه کنید. در همین سفر مشهد سال گذشته (اردیبهشت سال 86)، دیدار علما با ایشان بود. همه علما و برجستگان حوزه مشهد بودند اما آقازاده یکی از آقایان و علمای مشهور مشهد، در جلسه ما نبود. ببینید، ایشان حواسشان هم جمع است و پرسیدند چرا فلانی نبود؟ عرض کردم مثل اینکه ایشان به خاطر سوابقی که داشته، چون می گفتند مقداری با دستگاه حکومت در زمان طاغوت، ارتباطاتی دارد، دعوتش نکرده اند. حضرت آقا فرمودند چرا دعوت نکردند؟ یعنی ایشان اصلاً نسبت به آن افراد که ایشان را اذیت کرده بودند، هیچ در دلشان چیزی ندارند و واقعاً دل پاک و صافی دارند. روحیات آیت الله خامنه ای

یک وقت یادم هست، یکی از همین روحانیون سرشناس کشور آمدند خدمت حضرت آقا آقای کربوبی بودند و آقا به ایشان فرمودند آقای کربوبی! آن دوره جوانی که همه دنبال خوش گذرانی، رفاه و بهره برداری از نعمات هستند، ما و شما دنبال مبارزه بودیم. زندان و شکنجه و تبعید و...، حالا که دیگر آخر عمر ما شده است؛ حالا باید بیشتر به فکر دنیای بعد باشیم. همه کسانی که با حضرت آقا کمترین ارتباط و انسی داشته باشند، همین روحیه انقلابی، همین روحیه ضد استکباری، این روحیه ای که جز عزت و سربلندی و افتخار برای این نظام و کشور نیاورده است را می بینند. بعد از امام، این روحیه در زندگی آقا هم هست، در زندگی شخصی ایشان هم همین جور است. این جور نیست که در بیرون حضرت آقا مبارزه و فریاد و شعار انقلابی باشد، اما در درون، رفاه و نعمت و بهره برداری. نه، زندگی داخلی آقا هم همین جور است

منبع: ناگفته هایی از زندگی خصوصی و دیدگاه های شخصی آیت الله خامنه ای ، شهاب نیوز، 15 (

( مرداد 1387

ابن عباس می گوید: اخلاق خوش پیامبر صلی الله علیه و آله در مرتبه ای قرار داشت که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب و یاران آماده به خدمت در حضورش بودند

در این هنگام مردی بیابانی از در مسجد در آمد در حالی که شمشیری حمایل داشت و سوسماری در دامن، فریاد زد: ای محمد! تو جادوگری دروغگو! یاران در صدد برآمدند که او را به قتل رسانند. حضرت آنان را از این کار باز داشت و به آن بیابانی فرمود: برادر عرب که را می خواهی؟ گفت: محمد جادوگر و دروغگو را! فرمود: محمد منم ولی نه جادوگرم نه دروغگو بلکه فرستاده خدایم

عرب گفت: سوگند به بت که اگر مسأله شخصیت و منزلت در کار نبود این شمشیر را از خونت سیراب می کردم و سوگند به لات تا این سوسمار به تو ایمان نیاورد، من به تو ایمان نمی آورم! آنگاه سوسمار را رها کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوسمار! پاسخ داد: لبیک! فرمود: من کیستم؟ گفت: تو فرستاده خدایی

با این پیش آمد دل مرد بیابانی به نور معرفت گشاده شد و با نیتی صادقانه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کرده، گفت: یا رسول الله! از در این مسجد درآمدم در حالی که در همه جهان هیچ کس نسبت به تو دشمن تر از من نبود، اکنون می روم در حالی که هیچ کس را از خود به تو عاشق تر نمی یابم<sup>18</sup>

امام سجاد علیه السلام و جوانمردی

هشام بن اسماعیل، یکی از دولتمردان اموی و حاکم مدینه بود که در دوران حکومتش ستم های [?] بسیار بخصوص بر علویان و بزرگ آنان امام سجاد علیه السلام کرده بود. وقتی عزل شد، به فرمان حاکم جدید او را جلوی خانه «مروان حکم» نگه داشته بودند که هر کس از او ستم دیده یا ناروا شنیده است، بیاید و تلافی کند

شهید مطهری می نویسد [۲]

خود هشام، بیش از همه نگران علی بن الحسین و علویون بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن « [۲] الحسین در مقابل آن همه ستم ها و سب و لعن ها نسبت به پدران بزرگوارش کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویون فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده، لگد بزنیم و از دشمن پس از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم. بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره وی باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی برخلاف انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد، با صدای بلند فرمود: «السلام علیکم» و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم. بعد از این جریان، مردم مدینه هم شماتت به او را «موقوف کردند

سخن از جوانمردی و رفتار کریمانه با دوست و دشمن، بویژه درسیره پیشوایان مکتبی و اصحاب [۲] آنان دامنه ای وسیع دارد.

(برشی از کتاب اخلاق معاشرت استاد جواد محدثی) [۲]